بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 27 اذر 1396.

خب در مورد روایاتی که از آن وجوب احتیاط در موارد علم اجمالی استفاده می شد صحبت می کردیم. یک از روایات صحیحه حلبی بود که در جلد دوم جامع احادیث رقم 1409 وارد شده است که با در باب سوم از ابواب نجاسات رقم 5. عبارت این بود

وَ إِنْ اسْتَيْقَنَ «4» أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ «5» وَ لَمْ يَرَ مَكَانَهُ، فَلْيَغْسِلْ ثَوْبَهُ كُلَّهُ؛ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ».

خب بحث این بود که این فانه احسن آیا قرینه بر خلاف نیست و نشانه استحقاق این مطلب. خب بعضی از دوستان اشاره کردند که کلمه احسن ممکن است به معنای شبیه اولی تعیینیه باشد اولوا الارحام بعضهم اولا ببعض فی کتاب الله می گویند اولی تعیینیه است یعنی اینکه اولوا الارحام باید ارث ببرند غیر اولوا الارحام ارث نمی برند. نه اینکه مستحب است که غیر اولوا الارحام ارث ببرند. این اولی تعیینیه است. خب می خواهم امروز یک مقداری در مورد اصل اینکه ما اولی تعیینیه داریم یا خیر این چه شکلی است. در اینکه در اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض اولی بمعنای تعین هست و معنایش این است که اولوا الارحام ارث میبرند و غیر اولوا الارحام ارث نمی برند بحثی نیست. فقط تحلیل ادبی قضیه مورد بحث هست. حالا قبل از آن یک نکته ای عرض کنم آن این است که تعبیراتی مثل احسن که افعل تفضیل هستند در مقام تعلیل برای حکم الزامی در موارد مکرر به کار رفته است. و اصلا کلمه احسن در مورد جایی که آن موصوف ما واجب الاتّباع است. حالا موارد تعلیل هم نباشد در مورد موارد واجب الاتباع کلمه احسن به کار رفته است. حالا من یک سری نمونه هایش را یادداشت کرده ام هم در مورد احسن هم در مورد بعضی از افعل تفضیل هایش را از قرآن یادداشت کردم. خب سوره نساء آیه 59

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْ‌ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً

خب اینکه در تنازع حالا چه ذلک خیر و احسن تأویلا به این ذیل برگردد که تنازعتم فی شیء فردّوه الی الله و الی الرسول چه به صدر برگردد که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم علی القاعده اینها الزامی است استحبابی که نیست.

یک تذکری اینجا عرض کنم که در مورد کلمه خیر بعضی جاها میگویند خیر صفت مشبهه است و افعل تفضیل نیست. خیر هر دو استعمالش را دارد هم صفت مشبهه هم افعل تفضیل و بعدا حالا من یادداشت کردم مواردی از خیر را بعضی موارد خیر را ممکن است که مشابه این بح ما هست صفت مشبهه بگیریم مثلا

ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون

بقره 184 که صوم واجب است. ولی عرض کنم خدمت شما بعضی جاها یک قرائنی در مورد این وجود دارد که ان تصوموا خیر لکم یعنی کار خوبی است نه اینکه بهتر است برای شما. ولی بعضی موارد همین کلمه خیر به قرینه قرائنی در خودش هست که مراد افعل تفضیل هست. مثلا تزوجوا فان خیر الزاد التقوا. این خیر الزاد یعنی بهترین زاد. افعل تفضیل هست. یا گاهی اوقات من به کار رفته است. این بقره آیه 215. قول معروف و مغفره خیرٌ من صدقهٍ تتبعها اذن. من که بعدش آمده است نشانه افعل تفضیل هست.

که اینها قول معروف و مغفره خیر من صدقه تتبعها اذن نه اینکه آدم مخیر است که قول معروف را مغفرت به کار ببرد کسی از او درخواست کرده است می گوید به جای اینکه به او صدقه ای هم بدهید اذیتش هم نکنید اگر نمی خواهید جواب چیز بدهید این جور نیست که آدم مخیر باشد یک صدقه ای تتبعها اذن یا قول معروف اذن صدقه تتبعها اذن چیز ندارد مطلوبیت ندارد.

قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمّٰا يَجْمَعُونَ

یا این آیه شریفه

فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذٰلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ

صدقه دادن و اینها واجب بوده است.

قُلْ مٰا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجٰارَةِ

خب این موارد خیر هم انها همه موارد لزوم است و این خیر ها هم خیرهای لزومی است. در این آیه ذلک خیر و احسن تأویلا هم ظاهرا خیر افعل تفضیل هست عرض کردم حالا بعضی از آن موارد خیر را ممکن بود افعل تفضیل نگیریم ولی اکثر مواردی که خواندم روشن است که افعل تفضیل هست ذلک خیر من احسن تأویلا هم ظاهرا افعل تفضیل است حالا تکیه من بیشتر روی آن احسن تأویلا است حالا خیر اش هم نباشد

سؤال:

پاسخ: اخباری که خیر من احسن تأویلا مال اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

ما عند الله خیر من اللهو و من التجاره

مال نماز و جمعه و اینها است که واجب است که بروید نماز جمعه و از تجارتی که دارید دست بکشید.

نه گفتم لازم نیست ممکن است صفت مشبهه باشد. این را مثال بر ین زدم که این یکیش ممکن است. این را برای آن طرفش مثال زدم که این حتما لازم نیست. ممکن است افعل تفضیل باشد یا نباشد این را خیلی نمی شود رویش اصرار کرد که افعل تفضیل هست یا صورت مشبهه. هر دو جورش امکان دارد. البته آن هم به نظر من افعل تفضیلش اولا است ولی اگر کسی اصرار کرد که این خیر به معنای چیز افعل صفت مشبهه هست اشکالی ندارد می شود صفت مشبهه باشد. ولی خیلی مواردش واجب است که خیر افعل تفضیل هست آنها را دیگر نمی شود باید در موردش

حالا ما میخواهیم اولا من یک سری موارد را یادداشت کرده ام می خوانم بعد تحلیل این که چطور می شود که در این جور موارد افعل تفضیل به کار برده شود. چطور می شود آیا تحلیل نحوی اش

سؤال:

پاسخ: حالا صبر کنید بحث می کنیم اینها را همین را می خواهیم ببینیم دلالتش بر استحباب از کجا می آید و آیا همیشگی هست یا نیست.

تقریب استدلال این است می گویند که فرض کنید وقتی می گویند احسن است یعنی هم این کار خوب است هم آن کار خوب است ولی این کار بهتر است. اگر آن کار خوب است معنایش این نیست که لازم نیست انجام دهید. هر دو کار خوب است و وقتی هر دو کار خوب شد دیگر دال بر استحباب است. اصل تقریب این است.

خب آیه 35 اسراء

وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً

با ترازوی درست بکشید و وزن کنید. ذلک خیر و احسن تأویلا نه اینکه مستحب است می خواهید این کار را بکنید یا نکنید. خب این هم این

یک سری موارد دیگر را یاداشت کرده ام حالا آن ها را

وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ

نساء آیه 125. چه کسی دینش از آن کسی که خلاصه محسن هست و وجهه لله حالا این را ممکن است کسی مستحتب بگیرد و بگوید که مراد از محسن بودن مراتب وجوبی نیست و موارد استحبابی و امثال اینها است. ولی و من احسن من الله سبقه، یعنی چه کسی از خدا بهتر است. این بهتر است نه اینکه کأنه می گوییم خدا احسن سبقهً هست. غیر خدا کأنه حسن ست خدا احسن هست. این جور مفاد نیست. و من احسن من الله حکما. آن احسن من الله سبقه بقره آیه 138 است

وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

مائده 50. یا آیه دیگر هست اعراف 145 این را بخوانم اعراف

وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْ‌ءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْ‌ءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ

حالا این مورد بحث ما نیست این هیچی.

احسنها یعنی همه اینها حسن هست تمام آیات حسن هست و آن احسن آیات اخذ شود. حالا یعنی چه و اینها خودش نیاز به تفسیر دارد. ولی می خواهم بگویم که مواردی که مفضّل و مفضّل علیه در موردشان حسن اطلاق نمی شود در این جور موارد هم به کار می رود حالا اینها را توضیح می دهم. همان آیات شریفه اولوا لارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله که در سوره انفال آیه 75 وارد شده است. و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین که در احزاب آیه 6 وارد شده است. ان یکونوا غنیا أو فقیرا و الله اولا بهما سوره نساء آیه 135. اعدلوا هو اقرب للتقوی. مائده آیه 8. از آن مورد خیر هم یکی دیگر هم اینجا یادداشت کردم نخواندم و للآخره خیر لک من الاولی ضحی آیه 4. حالا در مورد یک سری موارد کلمه اطهر هست. اذکی و اطهر. اطهر حالا بقره آیه 232

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاَ تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذٰلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَ أَطْهَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ

اینکه شما اجازه دهید که زن ها ازدواج کنند و جلو ازدواج زن ها را بعد از خروج از عده نگیرید ذلکم اذکی لکم و اطهر. این که نیست که می توانید این کار را بکنید یا خیر.

قَالَ يَا قَوْمِ هٰؤُلاَءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ

سوره هود آیه 78 نه اینکه این کار که شما می کنید طاهر است این دختران من اطهر برای شما هست یا در سوره احزاب 53

وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ

اگر از زنان پیغمبر خواستید چیزی درخواست کنید مستقیم با آنها مواجه نشوید از پشت پرده از آنها در خواست کنید. ذلک اطهر لقلوبکم و قلوبهنّ. فقدموا بین یدی ذلک خیر لکم و اطهر که در کلمه خیر خواندم. ذلک اطهر لقلوبکم احزاب آیه 53

همچنین مشابهات این موارد متعدد دیگری می شود پیدا کرد که کلمه افعل تفضیل در مقامی به کار رفته است که عرض کنم به اصطلاح تعبیر اولا تعییینی مثلا تعبیر می کند. اینها چیست آیا در این جور موارد افعل تفضیل به معنای صفت مشبهه به کار رفته است؟ خب واضح است که خیلی از ایها صفت مشبهه نیست. من آمده است و مفهومش هم این است که افعل تفضیل به کار رفته است و معنایش هم افعل تفضیل است. پاسخ مطلب این است که اساسا اصل این استدلالی که تصور شده است اگر افعل تفضیل در مورد یک شیئی به کار ببرند، مفضّل و فضّل الیه را می توانیم ما در موردش صفت مشبهه مأخوذ ار آن فعل به کار ببریم این مطلب نادرست است. توضیح و ذلک این است که ببینید ما من یکی از این مثال هایی را که اینجا زده ام را ذکر می کنم مطلب را در این مثال توضیح می دهم. این آیه می گوید

«قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهٰا أَذىً

صدقه ای که آزار را به دنبال دارد این صدقه در مورد این صدقه ما می توانیم بگوییم یک خوبی ای در آن وجود دارد. خب احتیاج آن فقیر را برطرف می کند. ولی خوب علی وجه الاطلاق نمی شود اطلاق کرد. فرق است بین اطلاق صفت مشبهه علی وجه الاطلاق در یک مورد و اطلاق اینکه خوبی دارد. ببینید ما یک موقعی می گوییم زید عالم است. زید عالم است یعنی چه؟ آیا کسی که یک مسئله از مسائل عالم را بلد باشد ما می توانیم بگوییم که زید عالم است؟ زید عالم است باید مقدار قابل توجهی علم داشته باشد که کلمه زیدٌ عالمٌ را بشود به آن اطلاق کرد. ولی همین مورد را می توانیم بگوییم آن یک کلمه را بلد است خب اشکالی ندارد. زید یعلم کلمهً واحده.

سؤال:

پاسخ: مشترک لفظی نیست. عالم یک معنا بیشتر ندارد. حالا من همین را می خواهم توضیح دهم. عالم مشترک لفظی نیست و یک معنا بیشتر ندارد. عالم به همان معنا است ولی یک نکته ای وجود دارد. آن نکته این است که وقتی ما عالم را طلاق می کنیم با توجه به اینکه همه مردم بالاخره یک علمی دارند دیگر. ما می خواهیم یک ویژگی ای برای این آقا بگوییم که ممتاز باشد در مقام مدح این آقا هستیم. اینکه فی الجمله یک چیزی می داند مدحی نیست که. این خودش قرینه است

یعنی مفید فایده نیست. مدحی که می گویم اینکه ما می خواهیم از یک چیزی خبر دهیم که یک فایده ای برای مخاطب داشته باشد. این نکته که ضمیمه کلام هست اطلاق را منصرف می کند به معنای خاص. که خود این نحوه انصراف اطلاق به معنای خاص هم با توجه به ویژگی های مقام فرق می کند. یک موقعی من در مقام فرض کنید با سواد های می گویم فلانی با سواد است. این همین با سواد را که به کار می برم در مقام این است که مثلا الف با را بلد است. یک موقعی با سواد است داریم اساتید حوزه را معرفی می کنیم می گویم این استاد باسوادی است. یعنی در مرتبه ای که هست تدریس سطح می کند تدریس خاصی که دارد با سواد است و در میان هم قطار هایش شخص با سوادی است. یک موقعی مرجع تقلید را کلمه با سواد را به کار می بریم یعنی در میان مراجع تقلید یک

ببینید همین کلمه با سواد یک کلمه است ولی معانی مختلف که پیدا می کند از باب تعدد دال و مدلول است. اطلاقات سکوتی یک مفهومی به کلمه می دهند که این مفاهیم مفاهیم وضعی نیست. مفاهیم اطلاقی است. ما اگر می گوییم زید عالم است این اطلاق اقتضا می کند که یک مقدار قابل توجهی مسئله باید دانسته باشد تا عنوان عالمٌ بر آن اطلاق شود. ولی اگر گفتیم که زید اعلم است اعلم از آن ریشه علم گرفته شده است یعنی در مورد مفضّل و مفضّل علیه علم داشتن باید صدق کند. نه صدق عالم به آن معنای اطلاقی اش. صدق عالم به آن معنایی که مفاد اطلاق سکوتی اش است. نه فرض کنید کسی که یک مسئله را می داند، با کسی که دو مسئله را می داند می گوییم کسی که دو مسئله می داند از آن یکی اعلم است. یعنی عالم تر است. آن یک مسئله را می داند این دو مسئله را می داند. ولی در مورد هیچ کدامشان کلمه عالمٌ را نمی شود اطلاق کرد. یک مفاد سکوتی ای دارد. این غفلتی که در این بحث ها هست همین است. یک مفاد سکوتی دارد. آن مفاد سکوتی را ما می خواهیم بگوییم در مورد مفضل و مفضل علیه صدق می کند. در حالی که این جور نیست. این مطلب را حاج آقا در بحث فرق بین اشهر و مشهور اشاره می فرمودند. ایشان اشاره می فرمودند که در کلمات فقها آمده است که الاشهر بل المشهور کذا. مشهور را بالاتر از اشهر قرار داده اند. الاشهر بل المشهور. این چطور می شود

سؤال:

پاسخ: اگر این استدلال شما باشد معنای این مطلب این است که تناقض هیئت و ماده وجود دارد. حاج آقا اینکه این جوری مطرح فرمودید داستان حاج آقا بگویم که تعریف می کردند که من یک موقعی در جلسه ممتحنین بودیم یک آقایی همین سؤآل را از طلبه ای پرسید که اشهر بالاتر است یا مشهور. طلبه گفت اشهر. گفت پس چرا علما می گوییم الاشهر بل المشهور. خب آن طلبه خب بلد نبود. گفتم من مطمئن بودم که خودش هم این را بلد نیست. بعد خودش گفت توضیح داد که اشهر مقابلش مشهور است و مشهور مقابلش شاذ است. این جوری توضیح داد. من گفتم اگر استدلال شما درست باشد در اشهر مشهور بودن مفضل ومفضل علیه خوابیده است. مشهوری که در ضمن اشهر هست لازمه اش این است که مقابلش شاذ باشد. پس مقابل مشهوری که در ضمن اشهر هست شاذ بودن مخالف است. یعنی لازمه هیئت اشهر این است که مقابلش مشهور باشد لازمه ماده ای که در همین هیئت خوابیده است این است که مقابلش شاذ باشد. پس این مقابل اشهر هم باید شاذ باشد هم مشهور باشد.

سؤال:

پاسخ: صبر کنید حالا. نه فرق هم ندارد.

خب اصل این قضیه این چه شکلی است؟ حاج آقا می فرمودند که بعد من توضیح دادم که نفس اشهر مقابلش مشهور نیست. نه اینکه اشهر بما هو مقابلش مشهور باشد. بحث این است نفس مشهور هم که می گوییم مشهور بما هو هو به دلالت وضعی دال بر این نیست که مخالفش شاذ است. و الا ما می گوییم هذان قولان مشهوران. قولان مشهوران چیزی ندارد تناقضی ندارد خب دو تا قول ممکن است

مشهور به معنای شناخته شده است. بعضی جاها ما از میان چهار قول، چهار قول نقل می کنیم یک قول را می گوییم هذا مشهورٌ. اینکه این قول را به مشهور بودن اختصاص به زید می دهیم معنایش این است که قول های دیگر مشهور و شناخته شده نیستند. انحصار مشهوریّت به یک قول نفی مشهوریت از سایر از اقوال می کند که از آن به اصطلاح نادر بودن وشاذ بودن قول دیگر استفاده می شود. این یک گونه جایی که گاهی اوقات هم از باب اینکه مبتدا قرار می دهیم الف و لام به آن می دهیم. می گوییم المشهور کذا. از این المشهور کذا استفاده می شود که فقط این قول مشهور است. هذا هو المشهور هم همین است. که از اینها حصر استفاده می شود حالا نحوه استفاده از حصر در المشهور یا هذا هو المشهور را نمی خواهم تبیین کنم آن خودش هم یک بحث خوب دارد. ولی آن چیزی که دال بر شذوذ طرف مقابل است انحصاری هست که از اطلاق مشهور یا از الف و لامی که بر سرش آمده است مبتدایی که قرار گرفته است از این جور خصوصیاتی که وجود دارد این قول مقابلش استفاده می شود که شاذ و نادر و امثال اینها هست. ولی در اشهر خودش یعنی اینکه هر دو قول مشهور هستند. خودش یعنی هر دو قول مشهور هستند. یعنی چه یعنی آن انحصاری که مفاد اطلاقی قضیه بود، این را دارد می شکند. کأنه می گوید قولان مشهوران. امثال اینها.

سؤال

پاسخ: دال بر همان را می خواهم بگویم که خودش دال بر عدم است. ولی با همه این حرف ها همین اشهری که اینجور تعبیر می کنیم فرض کنید ما می گوییم که المشهور کذا می گوییم چهار قول در مسئله هست. قول اول هو المشهور قول دوم و سوم قول سوم از قول دوم اشهر است. این تناقض است؟ پاسخ مطلب این است که تناقض نیست. این اشهری که اینجا داریم می گوییم از آن استفاده نمی شود که کلمه مشهور علی وجه الاطلاق در مورد دو تا قول می شود اطلاق کرد. شهرت مایی در یکی از این دو قول باشد کافی است. چون شهرت یعنی شناخته شدگی. این شناخته شدگی اگر نزد عموم مردم شناخته شده باشد کلمه مشهور علی وجه الاطلاق را می شود به کار برد. مشهور یعنی همه می شناسند. ولی اگر یک قولی از میان صد تا عالم 5 تا عالم به آن فتوا دادند. یک قولی از میان صد تا عالم چهار تا عالم به آن فتوا داده اند. هیچ یک از این دو را مشهور علی وجه الاطلاق نمی شود اطلاق کرد. ولی آن که 5 عالم به آن فتوا داده است نسبت به آن که 4 عالم به ان فتوا داده است اشهر است. یعنی شناخته شدگی. شناخته شدگی ای که وضعا هست با سه تا و چهار تا و 5 تا صدق می کند ولی مشهورٌ صدق نمی کند. چون مشهورٌ اطلاقش اقتضا می کند که یک نوع اکثریت علما قائل به آن باشند. پس این مشهور که می گوییم مخالف شاذ است، این دلالت وضعی نیست. دلالت اطلاقی قضیه است. مهم این است. فرق باید بگذاریم بین دلالت وضعی و اطلاقی و این.

حالا به تناسب در این بحث اجازه دهید یک بحثی را اینجا عرض کنم. در رجال یکی از بحث هایی که وجود دارد این است که در مورد بعضی از راویان کلمه اوثق به کار برده اند. مثلا در مورد حسن بن محمد بن جمهور، در رجال ابن غضائری است یا رجال نجاشی است می گوید هو اوثق من أبیه و اصلح. آیا از این عبارت استفاده می شود که حسن بن محمد بن جمهور و پدرش هر دو ثقه و صالح هستند. پاسخ مطلب این است که نه. اوثق معنایش این نیست که ثقه علی وجه الاطلاق در مورد شخص بشود اطلاق کرد. ثقه علی وجه الاطلاق یعنی کسی که در نوع اخباراتش به آن اعتماد می شود. کسی که از صد تا قول به 95 قولش اعتماد شود به آن می گویند ثقه. ولی کسی که از صد قول که دارد 5 قولش به آن اعتماد می شود. وثاقت المایی در مورد این شخص هست. این آقایی که 5 تا قولش اعتماد می شود اگر با کسی که سه تا قولش اعتماد می شود مقایسه کنیم هر دو اینها نحوه وثاقتی در موردشان هست ولی وثاقتی که ثقه علی وجه الاطلاق بشود در موردش اطلاق کرد نیست. ولی خب آن 5 تایی نسبت به آن سه تایی اوثق هست. روی همین جهت در رجال در ترجمه حسن بن علی بن ابی حمزه در ترجمه او دارد که در ترجمه علی بن ابی حمزه حسن بن علی بن ابی حمزه می گوید ضعیف و ابوه اوثق منه. حسن بن علی بن ابی حمزه است. ضعیف و ابوه اوثق منه. ضعیف هم اطلاق می کند ابوه اوثق منه را. اینها تناقض صدر و ذیل نیست. بگوییم از اوثق استفاده می شود که هر دو ثقه هستند و از ضعیف استفاده می شود که نه

اوثق منه یعنی اینکه یک وثاقت المایی باید در مفضل و مفضل علیه باشد. نه وثاقتی که در کلمه ثقه علی وجه الاطلاق به دلالت سکوتی و به اطلاق کلام استفاده می شود. آن را لازم نیست. به همین جهت از کلمه اوثق نمی توانیم ما مگر در یک فضایی مثلا نسبت به مفضل علیه ما بفهمیم که آن مفضل علیه ثقه است یا در مقام مدح چیز کرده است در ترجمه اسماعیل جعفی دارد که اینها از یک بیتی هستند و اسماعیل اوجههم. این در مقام مدح است می گوید خوانده بزرگی هستند و اسماعیل اوجههم در آن مقام اوجههم دلالت بر خیلی بزرگی و امثال اینها می کند. ولی همین جوری اگر قرائن دیگری ضمیمه نشود این مطلب از آن استفاده نمی شود. حالا وقت گذشته است فقط من یک نکته ای عرض کنم که خیلی وقت ها بعضی چیزها دلالت هایی هست که خارج وضع است. مثلا دیدم که در یک بحثی هست که در اهل تسنن هست که فاطمه افضل أم عایشه. در قاموس الرجال این مطلب را مطرح می کند می گوید که هل یستوی الظلمات و النور در ذیلش این بحث را مطرح می کند. این بحثش چیست فاطمه افضل ام عایشه معنایش این است که دوچیزی هستند که زمینه اشتباه شدن به هم هستند. مثلا یک ممکن است این بالاتر باشد آن بالاتر باشد دو چیزی که اصلا سنخیت ندارند یکی یستوی الظلمات و النور اصلا اینها را نباید با هم مقایسه کرد. آنجا مشکل این است که نفس مقایسه اشکال دارد. البته بعضی موارد اشکالی ندارد که مقایسه کنیم به دلیل اینکه انسان ها با هم مقایسه کرده اند. این آیه قل ما عند الله خیر من اللهو و من التجاره از این سنخ است. نه اینکه ما عند الله قابل مقایسه باشد با لهو و تجارت. ولی مردم لهو و تجارت را ترجیح داده اند و نماز جمعه را رها کرده اند و آمده اند به تجارت خود پرداخته اند. آیه قرآن در آن فضا می وگوید بابا این که از آن بهتر است. این خیریت یعنی برای رسیدن به سعادت و به رفاه. یعنی شما اگر می خواهید به رفاه برسید لهو و تجارت به شما رفاه می دهد ولی یک رفاه موقتی است. ما عند الله رفاه دائمی است. بابا رفاه دو روز با رفاه یک عمر قابل مقایسه است که این را بر این ترجیح داده اید. این خیریتی که اینجا هست همان رفاه است. رفاهی که در لهو و تجارت هم هست. در لهو و تجارت هم یک نوع آرامش و رفاهی هست ولی این رفاه رفاهی نیست که قابل مقایسه باشد با رفاهی که در نعمت دائمی ازلی ابدی وجود داشته باشد. این را بحثش را من بعدا تحمیل می کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد